پیشخوان

نظری بر یک زندگینامه دانشنامه‌ای برای شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

«فقیه تهران، دیده‌بان ایران» در آیینه خوانشی مستند

«سمانه صادقی

اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، زندگینامه‌ای به سیاق دانشنامه‌ها برای شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است که از سوی استاد فقید علی ابوالحسنی (منذر) به نگارش درآمده است. این مجموعه به کوشش حجت‌الاسلام محمدصادق ابوالحسنی آماده انتشار شده و پژوهشکده تاریخ معاصر ایران، آن را روانه بازار کتاب کرده است. تارنمای ناشر در توضیح سیاق و ابعاد این اثر، اشاره به نکات پی آمده را ضرور دانسته است:

کتاب شیخ شهید، فقیه تهران، دیده‌بان ایران، اثر تاریخ‌نگار فقید استاد علی ابوالحسنی (منذر) همانگونه که از عنوانش پیداست، درباره شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری است، اما ویژگی‌هایی دارد که آن را از ۱۱ اثر دیگر استاد ابوالحسنی درباره شیخ شهید، متمایز می‌سازد. این کتاب که به کوشش حجت‌الاسلام محمدصادق ابوالحسنی (فرزند استاد فقید) گردآوری شده است، جانمایه مدخل منتشرنشده شیخ شهید به قلم آن فقید سعید است که آن را در دهه ۱۳۸۰ و برای دانشنامه علمای عصر مشروطه آماده کردند که این دانشنامه مهم، متأسفانه پس از گذشت سال‌ها هنوز منتشر نشده است. بنابراین محتوای اصلی کتاب، کاملاً حالت دانشنامه‌ای دارد، به صورتی که جامعیت اختصار و تناسب با ادبیات دانشنامه‌ای را در خود جمع کرده است. همین ویژگی می‌تواند اثر حاضر را از ۱۱ اثر دیگر یادشده آن مورخ فرزانه ممتاز گرداند. با این همه برای جامعیت بیشتر کتاب، به مدخل یادشده بسنده نشده و مطالب آن با استفاده از سایر آثار استاد ابوالحسنی درباره شیخ شهید تکمیل شده است. افزون بر این، سیر تاریخی وقایع مشروطه در خلال زندگی شیخ فضل‌الله برجسته شده تا درهم‌تنیدگی زندگانی

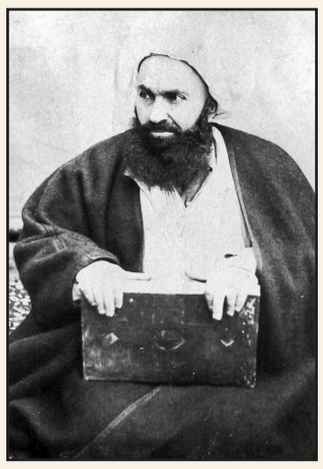

شهید آیت‌الله شیخ فضل‌الله نوری

شیخ با تحولات عصر نهضت تنباکو و مشروطه بیشتر ملموس شود. این ویژگی‌ها کتابِ شیخ شهید، فقیه تهران، دیده‌بان ایران را پاسخگوی نیاز آن دسته از علاقه‌مندان به تاریخ مشروطه و شیخ فضل‌الله نوری ساخته است که مایلند در آغاز با ساختار و کلیات مباحث مربوط به شیخ شهید آشنا شوند و بدین وسیله بنیه پژوهشی خود را برای مباحث تخصصی و تفصیلی بالا برند. انتشارات پژوهشکده تاریخ معاصر، کتاب شیخ شهید، فقیه تهران، دیده‌بان ایران را در قطع رقعی، در ۵۰۰ نسخه و ۲۴۷ صفحه در دسترس مخاطبان و پژوهشگران قرار داده است. بخشی از مطالب مورد بررسی در این اثر، به قرار پی آمده است: بیانات مرجع عالیقدر آیت‌الله‌العظمی سبحانی (درباره شیخ شهید و استاد ابوالحسنی منذر)/ سیری در زمانه و کارنامه شیخ فضل‌الله نوری که عبارت است از: ولادت و خاندان/ سفر به تهران/ هجرت به عتبات/ بازگشت به تهران/ ابعاد فعالیت‌های شیخ در پایتخت. زیست‌نامه علمی که عبارت است از: جایگاه بلند علمی/ تعریف و توثیق شیخ از زبان محقق رشتی (ره)/ آثار شیخ فضل‌الله نوری/ شاگردان پرشمار شیخ. زیست‌نامه زمان‌شناختی که عبارت است از: غرب‌شناسی/ ایران‌شناسی/ زیست‌نامه اخلاقی/ زیست‌نامه اجتماعی. زیست‌نامه سیاسی که عبارت است از: اصول اندیشه سیاسی/ عدالت و حکومت قانون/ عدالت، آرمان شیخ/ قانون‌مداری و تقابل با استبداد/ حاکمیت اسلام. نقش‌آفرینی در تحولات سیاسی که عبارت است از: نقش شیخ در نهضت تحریم تنباکو/ عزل امین‌السلطان. مواضع و اقدامات در نهضت مشروطیت که عبارت است از: مقدمات نهضت و عدالت‌خواهی/ تحصن معترضانه علما در مسجد جامع/ هجرت کبرای علما به قم (۲۳ جمادی‌الاولی)/ مشروطه اول همراهی اولیه تا طرح شعار مشروطه مشروطه/ واقعه توپخانه/ تعطیلی مجلس و تحریم مشروطه/ چالش با استراتژی روس و انگلیس در دوران موسوم به استبداد صغیر/ طرح ترور شیخ فضل‌الله نوری/ ابعاد ستیز شیخ با سفرای روس و انگلیس و...»

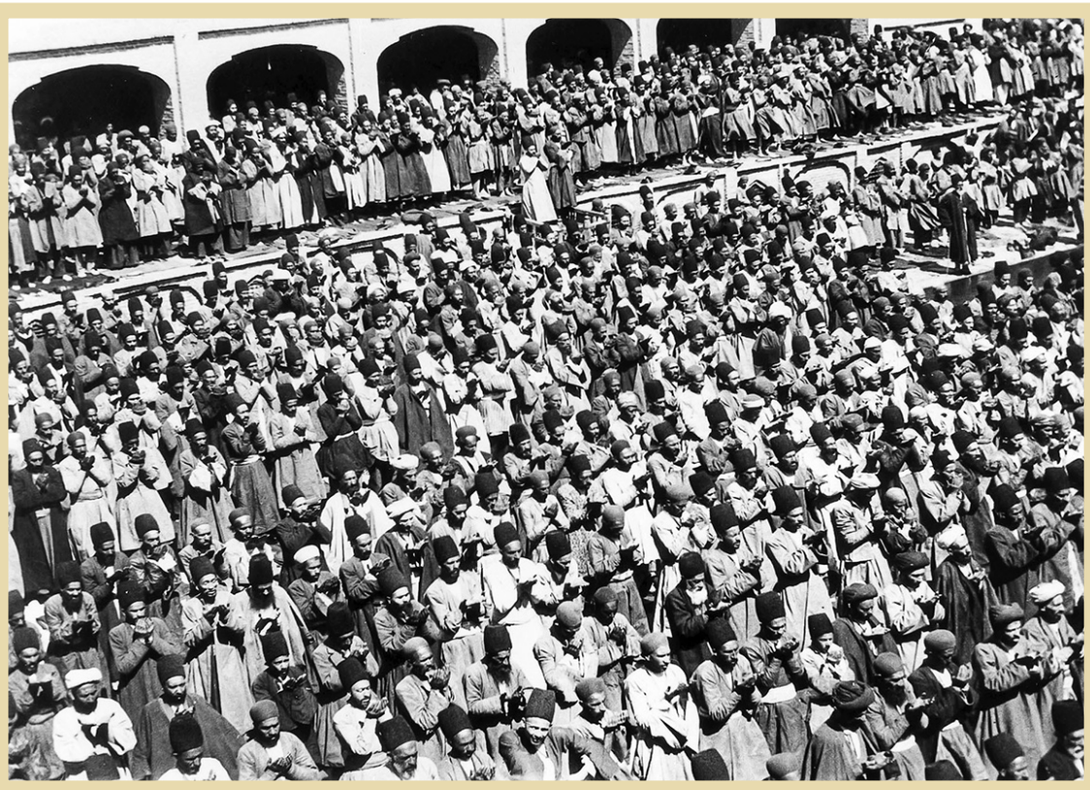

مسجد جامع تهران، دوره ناصری، اقامه نماز جماعت ظهر و عصر در دوازدهم رمضان

نظری تاریخی بر عناصر تشکیل دهنده هویت ایرانی

مردمانی که خاندان پیامبر(ص) را به عنوان نماد معنویت و عدالت برگزیدند

دکتر سید مصطفی تقوی مقدم

در یک ماه اخیر، سخن در باب چیستی «هویت ایرانی» و عناصر تشکیل دهنده آن بازاری گرم یافته است. هرچند «ملت ستایان» و «امت ستیزان»، معمولاً از سر تعلقات قبیله‌ای به اینگونه تفکیک‌ها سوق یافته‌اند، اما به هر روی سخنِ محققانه در این باب، بهنگام و مفید می‌نماید. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

ایران پویا با لایه‌های فرهنگی متنوع

بر اساس داده‌های تاریخی، قلمروی ایران طی نزدیک به ۳هزار سال، دگرگونی بسیار پیدا کرده و کوچک و بزرگ شده است، ولی همیشه هسته مرکزی آن همان است که ایران امروز را تشکیل می‌دهد. به بیان دیگر ایران در مدت چند هزار سال تاریخ شناخته شده خود در قرون متمادی، با وجود قبض و بسط‌های جغرافیایی، سیاسی و فرهنگی، همچنان تداوم داشته و رودخانه هویت آن در جریان این تحول و تداوم طولانی لایه ایران باستان لایه هلنی، لایه عربی – اسلامی، لایه اسلامی - شیعی - فلسفی دیالمه، لایه اسلامی - سنی – ترکی، لایه مغولی - اسلامی – صوفی، لایه ترکی - ترکمانی و لایه صفوی - شیعی را به خود دیده است که مجموعاً ساختار هویت آن را تشکیل داده‌اند. ایران در دوران معاصر نیز در حال تضارب و تعامل با تجدد غربی و افزایش لایه جدیدی بر ساختار هویت خویش است.

از آنجا که جامعه از انسان‌ها تشکیل شده و نوعی ترکیب انسان‌هاست، همانگونه که هویت یک انسان از بدو تولد تا مرگ، ضمن حفظ مَن ثابت خود، همواره در حال پویش، تغییر، افت و خیز و انحطاط یا تکامل است، هویت ملی نیز فرآورده‌ای تاریخ مند است که همواره ضمن پایش در حال پویش و باز تعریف و بازتولید نیز است. فرد و جامعه نیز می‌توانند به چیستی خود آگاهی یابند و این آگاهی آنها همواره در تعامل با واقعیت و در حال پویش است. بر این اساس و به تناسب موضوع پژوهش به شکل‌گیری مراحل هویت ملی ایران از آغاز تا دوران معاصر به اجمال پرداخته می‌شود.

ایران باستان

ایرانی که ما امروزه در آن زندگی می‌کنیم، پایه‌های جغرافیایی آن به تدریج از دوره هخامنشیان شکل گرفت، ولی محتوای فرهنگی آن با آموزه‌های زرتشت بنا گذاشته شد. ساسانیان با هدف یکپارچه‌سازی سیاسی ایران و برانگیختن غرور ملی برای دفاع از ایران زمین در برابر مهاجمان بیگانه با همکاری موبدان زرتشتی، افسانه‌های آفرینش نخستین انسان و نخستین پادشاه و سده‌های اساطیری پیشدادی و کیانی و پیدایش ایران را - که ریشه‌های اوستایی داشت و در شرق ایران شایع بود- به سده‌های تاریخی اشکانی و ساسانی پیوند زدند و قباله‌ای تاریخی برای دولت ساسانی پدید آوردند. این افسانه‌ها در آن دوران، اساس و پایه حکومت متمرکز سیاسی و دینی شد و از اقوام همخوان ایرانی که فرهنگ دین و زبان مشترک داشتند و بیش از هزار سال در سرزمین ایران زندگی می‌کردند، دولتی واحد با نظام سیاسی و دین واحد پدید آورد. در همین زمان، واژه «ایران» به عنوان یک مفهوم سیاسی به کار رفت و مفهوم «فرِّ شاهی ایرانی» و «ایرانشهر» یا قلمروی پادشاهی ایران به وجود آمد. بدین ترتیب ایران باستان با آداب و رسوم مشخص، دین و فرهنگ مشخص، سیاست مشخص و مکان مشخص در برابر انیران، توران، یونان و روم، تشخص و تمایز یافت و هویت آن مشخص شد. این سرزمین به عنوان یکی از کانون‌های مهم فرهنگ و تمدن بشری به طور طبیعی از نظر ظهور و حضور مذاهب نیز سرزمین پرباری بود. از این رو همانگونه که اشاره شد، مذاهب ایرانی همانسان که در تکوین موجودیت و هویت ایران سهم بسزایی داشتند، یکی از پایه‌های هویت ایرانی را نیز شکل دادند و در استمرار آن نیز نقش کانونی داشتند.

ایران اسلامی

در ۴۴۰ سال پایانی دوره ۱۲۰۰ ساله ایران باستان، سلسله ساسانیان حکومت می‌کردند و دوره حکومت آنان یکی از مقاطع مهم ایران باستان بود، اما با وجود غنای تمدنی و فرهنگی، عوامل گوناگونی دست به هم دادند و باعث ضعف و ناکارآمدی آن سلسله شده و زمینه سقوط آن را فراهم کردند. فساد نظام سیاسی و متولیان مذهبی که عوارض آن در بی‌عدالتی اجتماعی برای جامعه ایران نمایان می‌شد، از مهم‌ترین عوامل این ضعف و فتور بودند. در دورانی که ایران چنین روزگاری را سپری می‌کرد، در گوشه دیگری از جهان (عربستان)، اندیشه‌ای (اسلام) سر برآورد که مهم‌ترین پیام آن بعد از توحید و نبوت و معاد، عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه بود و این همان چیزی بود که ایران اواخر دوره ساسانی از فقدان آن رنج می‌برد و به شدت بدان نیازمند بود. این پیام جدید در کمتر از یک ربع قرن، جامعه عربستان را به گونه‌ای دگرگون کرد که اعرابی که در پرتوی رهبری پیامبر اسلام (ص) طعم معنویت، عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه را چشیده بودند، خود را مهیای رویارویی با بزرگ‌ترین قدرت‌های روزگار خویش می‌دیدند. قدرت جدید که در قالب نظام سیاسی نوین در عربستان شکل گرفته بود، به عنوان یک واحد سیاسی با ایران هم مرز شد و با پیشینه مکاتبه پیامبر اسلام(ص) با خسروپرویز ساسانی و پس از چند درگیری مرزی پراکنده در دوره خلافت ابوبکر و عمر، سرانجام از سال سیزدهم هجری و در زمان خلافت عمر، وارد یک جنگ تمام عیار با ایران شد. پیام اسلام یعنی معنویت، عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه، از یکسو باعث تقویت روحیه و اراده اعراب می‌شد و از سوی دیگر برای جامعه متمدن ایران که گرفتار تبعیض طبقاتی و بی‌عدالتی بود، جاذبه داشت. در چنین وضعی، اعراب مسلمان توانستند طی چند دهه، امپراتوری ایران را شکست دهند و ساقط کنند. شکست از اعراب مسلمان، فروپاشی سلسله ساسانیان و برآمدن امپراتوری اسلام، پایه‌های سیاسی و دینی ایران باستان را تغییر داد، ایرانشهر یا قلمروی پادشاهی ایران فروریخت، حکومت جهانی اسلام جای حکومت ایرانی را گرفت، «الله» جانشین اهورا مزدا شد و دین جهانی اسلام، جایگزین دین ایرانی زرتشت و مذاهب مانی و مزدک گشت.

بدین ترتیب، دوره ایران باستان پایان یافت و ایران عملاً استقلال سیاسی خود را به مدت چند سده از دست داد و به بیانی دیگر، دوره‌ای نوین با ویژگی‌های خاص خود، در تاریخ ایران آغاز شد. در این دوره بر فرض وجود خشونت کشتار و تخریب از سوی اعراب مسلمان در جریان نبردهای اولیه‌ای که میان اعراب و ایرانیان رخ داد و حتی بر فرض وجود اکراه اولیه ایرانیان از پذیرش اسلام، آنچه در عمل تحقق یافت، این بود که به تدریج ایرانیان اسلام را به عنوان آیینی تکامل یافته‌تر و متعالی‌تر و در نتیجه کارآمدتر از آیین‌های دوره باستان شناختند و پذیرفتند و بدین گونه، آیین اسلام با فرهنگ و تمدن ایرانی آمیخته شد و محور آن نیز قرار گرفت. شاید این سخن احمد کسروی بتواند بخشی از این واقعیت را بیان کند. به گفته وی، پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند، در برابر آن جنگیدند و چون شناختند، در راه آن جنگیدند. در نتیجه اسلام به عنوان مذهبی نوین، تأثیرات عمیق و گسترده و تحولات ژرفی در ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی ایران به بار آورد، تحولات بزرگی که خط، زبان و اندیشه ایرانی را از قید و بند سلاطین و طبقه حاکم و موبدان زرتشتی رهانید و ایرانیان را مهیا کرد تا به گفته ابن خلدون، بزرگ‌ترین سهم را در خلق فرهنگ و تمدن بزرگ نوین که همانا تمدن اسلامی- ایرانی بود، به دست آورند. به بیانی دیگر، همان نقشی که مذاهب ایران باستان در ساختن فرهنگ و تمدن و هویت آن دوره ایفا کردند، اسلام در دوره جدید ایفا کرد و باعث استمرار و تکامل فرهنگ و تمدن و هویت ایران شد.

> **احمد کسروی می‌گوید: پدران ما تا اسلام را نمی‌شناختند، در برابر آن جنگیدند و چون شناختند، در راه آن جنگیدند! بی تردید اسلام، تأثیرات گسترده و تحولات ژرفی در ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران به بار آورد، تحولات بزرگی که خط، زبان و اندیشه ایرانی را از قید و بند سلاطین و طبقه حاکم و موبدان زرتشتی رهانید و ایرانیان را مهیا کرد تا به گفته ابن خلدون، بزرگ‌ترین سهم را در خلق فرهنگ و تمدنی بزرگ که همانا تمدن اسلامی- ایرانی بود، به دست آورند**

ایرانیان و انتخابی مهم از میان مذاهب اسلامی

اما اسلامی که اعراب توانستند در پرتو آن بر بزرگ‌ترین امپراتوری روزگار فائق شوند، در زادگاه و خاستگاه خود یعنی عربستان با بحران مواجه شد! بدین معنی که با حذف امامت و استقرار خلافت و استحاله آن به سلطنت، یعنی انتقال مدیریت جامعه از امام علی (ع) و فرزندانش به ابوبکر و دیگر خلفا، مقوله‌های معنویت و عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه نیز دچار دگردیسی شدند. به گونه‌ای که اعراب مسلمان در مرکز خلافت یعنی مدینه، عثمان سومین خلیفه مسلمانان جهان را به خاطر بی‌عدالتی‌های گسترده و مدیریت ناعادلانه‌اش به قتل رساندند. چهار سال و اندی مدیریت امام علی(ع) که برای بازگرداندن اوضاع به زمان پیامبر، فقط مصروف جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شد، به سرعت گذشت و تغییر چشمگیری در وضع جامعه ایران ایجاد نکرد. پس از امام علی (ع)، مدیریت امور به امویان رسید و عملاً راه و روش عثمان ادامه و گسترش یافت! در واقع تسلط بنی‌امیه بر جهان اسلام، به احیای فرهنگ جاهلی و اشرافی انجامید و خلافت، ماهیت سلطنت یافت. حاکمانی که خلفای بنی‌امیه به امارت ممالک تابعه از جمله ایران می‌گماردند نیز همین سیاست را اعمال می‌کردند. بدین ترتیب، معنویت، عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه‌ای که وعده داده شده بود، جای خود را به اعمال تبعیض و تحقیر بر جامعه ایران و مسابقه حکام عرب مسلمان برای کسب قدرت و ثروت داد! هنگامی که پس از مدتی در مرکز خلافت، افراد برای دستیابی به ملک ری شخصیتی چون امام حسین (ع) را به شهادت رساندند، تکلیف مناطق دور از مرکز چون ایران روشن است. بدین ترتیب ایرانیانی که به امید تحقق عدالت، تحت مدیریت اعراب مسلمان قرار گرفته بودند، با تبعیض همراه با تحقیر نژادی، از سوی حکام بنی‌امیه و عمال آنان مواجه شدند. در چنین وضعیتی، سه گزینه در برابر جامعه ایرانی وجود داشت؛ اول: همچون دیگر مناطق تحت امر خلافت بنی‌امیه، تسلیم وضع موجود شده و در عربیت آنان استحاله شوند. دوم: به ایران باستان بازگردند. سوم: پیام معنویت، عدالت اجتماعی و مدیریت عادلانه را از اعراب مسلمان بگیرند، ولی در برابر عربیت و سلطه تبعیض آمیز آنان مقاومت کنند. داده‌های تاریخی و واقعیت تحولات ایران نشان می‌دهد برخی ایرانیان تن به وضع موجود دادند و برخی نیز در پی بازگشت به ایران باستان بودند، اما اکثریت جامعه ایران ارمغان نظری اعراب مسلمان را عامل تکامل و تعالی فرهنگ و تمدن خود تشخیص دادند و به تدریج به گزینه سوم روی آوردند. استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب خدمات متقابل اسلام و ایران می‌نویسد: «جنبش‌های ایرانی که از ابتدا با نهضت شعوبیه آغاز شد، حرکتی علیه عرب گرایی دولت‌های خلافت بود که به شدت ایرانیان را تحقیر و حتی تکفیر می‌کردند...»

بدین سبب هم زمان با حاکمیت رسمی اسلام بر ایران و اعمال آن از سوی حکام عرب مسلمان به شیوه‌ای که بدان اشاره شد، جامعه ایران که رفتار آن حکام را با پیام اسلام مغایر دیدند، نظری به خاستگاه پیام در مرکز خلافت افکندند و از میان جریان‌های سیاسی موجود در آنجا، اهل بیت پیامبر (ص) را وفادار به آن پیام دیدند و به آنان به عنوان نماد آرمان‌های خود گرویدند. بدین گونه با وجود مخالفت حاکمان، زمینه اجتماعی گرایش تدریجی به اهل بیت (ع)، در جامعه ایران فراهم شد. هر اندازه حکام بنی‌امیه از معنویت و مدیریت عادلانه بیشتر فاصله می‌گرفتند و تبعیض روا می‌داشتند، گرایش جامعه ایرانی به اهل بیت (ع) بیشتر می‌شد. پس از سقوط امویان و روی کار آمدن عباسیان، ماهیت تبعیض آمیز حکومت تغییر نکرد و همچنان در جامعه ایرانی، در برابر حکومت بنی عباس نیز گرایش به اهل بیت(ع) پیامبر گسترش می‌یافت. متوسل شدن مأمون به امام رضا (ع) و انتصاب ایشان به ولیعهدی، نشانه‌ای از چاره‌جویی مأمون در برابر چنین گرایشی در جامعه ایران بود. به مرور زمان و در سده‌های بعد، حکومت‌های غیر عرب چون: طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، خوارزمشاهیان، آل بویه و... در مناطق مختلف ایران زمین شکل گرفتند، اما همگی همچنان تحت حاکمیت خلافت عباسیان قرار داشتند و مشروعیت سیاسی خود را از آنان می‌گرفتند.

ایران شیعی

تحولات یاد شده در چند قرن گذشته و افزایش تعداد شیعیان و مناطق شیعه‌نشین سبب شد تا تشیع بتواند از پایگاه اجتماعی مناسبی برخوردار شود و در آغاز سده دهم هجری و شانزدهم میلادی، در قالب جنبش صفوی به صورت یک قدرت سیاسی نیرومند ظهور کند. پس از گذشت نزدیک به ۹۰۰ سال از سقوط ساسانیان، صفویان اولین دولت مرکزی و فراگیر ملی را بر پایه تشیع در ایران تأسیس کردند و با رسمی کردن مذهب تشیع توانستند پس از چند قرن گسستگی، وحدت ملی را در ایران تحقق بخشند و زمینه را برای شکل‌گیری لایه جدیدی در هویت ملی ایران فراهم آورند. از نظر نمودبخشی خارجی، اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران، دیوار استواری در برابر زیاده خواهی‌های امپراتوری رو به گسترش عثمانی پدید آورد. در واقع با وضعی که در آن ایام ایران داشت، یعنی در ادوار کشاکش‌های سخت با امپراتوری عثمانی که دولت‌های اروپایی را یکی پس از دیگری از پای در می‌آورد، هیچ عامل دیگری جز مذهب تشیع نمی‌توانست رشته اصلی و اساسی این پیوند ملی گردد و چنین تأثیری در بازگرداندن آن پیوند و همبستگی داشته باشد. تشیع به گونه‌ای مؤثر به ایران هویت سرزمینی و سیاسی بخشید و موجب شد کشورمان با دو عنصر «ایرانی بودن» و «مذهب شیعه»، از همسایگانش متمایز شود و بر مبنای این عناصر، انسجام و همبستگی خود را حفظ کند. در دوره صفویه، اسلام شیعی و فرهنگ ایرانی، دو رکن رکین هویت ایرانیان شده و باعث شدند که ایران بار دیگر چون هزاره‌های پیشین و بدون دخالت بیگانگان، در مسیر استقلال و پیشرفت حرکت کند. این دوره، یکی از ادوار مهم فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و نظامی ایران بوده و از نظر فرایند دولت - ملت سازی، با ورود عناصر هویت ساز سرزمینی از قبیل زبان، مذهب و اسطوره، یکی از نقاط عطف به شمار می‌آید و پایه‌گذار عصر نوینی در فرایند هویت یابی ایرانیان است. دوره صفویه با تشکیل اولین دولت ملی در ایران توانست خود ایرانی را در قبال دگر، یعنی عثمانی‌ها، از بک‌ها، روس‌ها و اروپایی‌ها تعریف، تثبیت و به جهانیان عرضه و حس ایرانی بودن را با ابتنا بر سه عنصر سرزمین، مذهب و اسطوره، بازتولید و احیا کند. شناسایی تشیع اثنی عشری از سوی صفویان به عنوان مذهب رسمی باعث تقویت حکومت مرکزی و خلق آگاهی بیشتری از هویت ملی شد و شاه اسماعیل عظمت گذشته ایران را پس از سه قرن تاخت و تاز اقوام مختلف که تعادل قومی و نژادی ایران را به هم زده بودند، تحت لوای مذهب تشیع جانی دوباره بخشید. در هر صورت با تشکیل دولت صفوی، گسیختگی چند قرن پیوندهای ملی ایرانیان به دست فراموشی سپرده شد و بار دیگر به گفته ادوارد براون: از ملت ایران، ملتی قائم به ذات، متحد، توانا و واجب الاحترام ساخت.

در مجموع صفویان با وجود انتقاداتی که به عنوان یک حکومت به طور طبیعی بر آنان وارد است، در ملت‌سازی و همچنین بازآفرینی سرزمینی ایران، کارنامه‌ای شایسته از خود بر جای گذاشتند. آنان نخستین سلسله‌ای بودند که هویتشان برخاسته از قدرت ایلی و عشیره‌ای نبود، بلکه از مذهب خاص زمان خودشان مایه می‌گرفت. به همین دلیل نیز موفق شدند پس از چند قرن گسستگی سیاسی، یکپارچگی و هویت سیاسی- ملی را به ایران بازگردانند. آنان همچنین توانستند با پیوند دادن ساکنان فلات ایران به یکدیگر در چارچوب حکومت تازه ایرانی، مفهوم ملت ایران را واقعیتی تازه بخشند. مفهوم سرزمین یا کشور ایران را دوباره زنده کنند و یکپارچگی سرزمینی ایران را تقریباً در چارچوب مرزهای ساسانی محقق سازند. بدین ترتیب تشکیل دولت صفوی، دو ارزش اساسی و حیاتی برای ایران داشته است؛ نخست آنکه توانست ملتی واحد با حاکمیتی واحد در برابر مهاجمان و دشمنان خارجی و نیز سرکشان داخلی ایجاد کند و دوم آن که ملتی با مذهبی واحد و خاص - که بدان شناخته می‌شد- ساخت. تشیع همانگونه که فراگیر شدن بستر تکوین و پیدایش کشور را فراهم آورد، بستر حفظ و تداوم استقلال، وحدت ملی، تمامیت ارضی و ارزش‌های پایه‌ای ملت یا به طور خلاصه بقای ملی را نیز فراهم کرد. بدین ترتیب، شیعه مظهر ایرانی بودن شد و برای مقابله با ترکان و ازبکان سنی مذهب، ایمان مذهبی عامل اصلی مقاومت ملی شد و با نقش آفرینی ویژه‌ای، بقای ایران را نیز تضمین کرد.

> **تشیع به گونه‌ای مؤثر به ایران هویت سرزمینی و سیاسی بخشید و موجب شد کشورمان با دو عنصر «ایرانی بودن» و «شیعی بودن» از همسایگانش متمایز شود و بر مبنای این عناصر، انسجام و همبستگی خود را حفظ کند. در دوره صفویه، اسلام شیعی و فرهنگ ایرانی، دو رکن رکین هویت مردمان این دیار باعث شدند ایران بار دیگر چون هزاره‌های پیشین و بدون دخالت بیگانگان، در مسیر استقلال و پیشرفت حرکت کند**

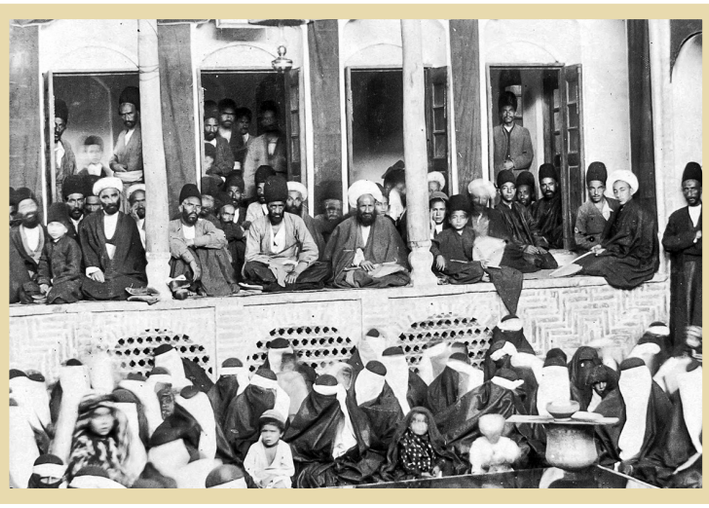

مجلس روضه در منزل صدر العلماء در دوره قاجار